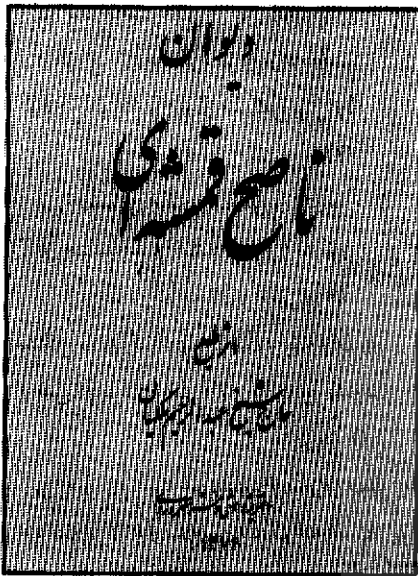


گلگشتی در

دیوان ناصح قمشه ای

محمود علیرضابور



دیوان ناصح قمشه ای، اثر طبع حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان، چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، پاییز ۱۳۷۶، ۴۰۰ ص، وزیری.

منش جامه لفظ پوشم که شاید
تواش خوانی و سر معنا بدانی
(ص ۲۲۲)

به همین سبب، این شاعران اگر از الهامات و واردات عرفانی به وجد می آیند و، تسکین سوز درون را، به چامه سرایی روی می آورند، از این نکته (اهمیت تعلیمی شعر) غافل نیستند. گویی از یک سوی دست اندر کار پرداختن سختند و رنگ شعر زدن به خونی که در درون می جوشد، و در عین حال، از سوی دیگر دل نگران تأثیری که شعر بر قلب و جان مخاطب دارد: مبادا این تأثیر از آن صبغه سازندگی و تهذیب که از شعر انتظار می برند خالی باشد. از همین روست که استاد ناصح حتی در اوج شور و حالی که

نگارنده این سطور ناقد شعر نیست، اما چاپ پاکیزه و چشم نواز دیوان استاد ناصح قمشه ای، که به تازگی به بازار کتاب عرضه شده، و صفا و خلوصی که در این دیوان موج می زند، وی را برانگیخت تا شمه ای در معرفی این اثر قلمی کند. و اینک آن.

*

اگر «شعر متعهد» را شعری بدانیم که غایت مطلوب آن اعتلای حقیقت است و تعمیق معارف دین، و ترویج اخلاق و صدق و صفا، و فرومالیدن هرچه پستی و نامردمی، شعری که نه در جستجوی نام و نان یا تنها برای خود شعر (هنر برای هنر) گفته آید، بلکه به انگیزه احساس تکلیف و به سائقه شور دینی از صفای ضمیر سیلاب وار سرازیر گردد و غبار غفلت و روی و ریا را از روح آدمی فرو شوید، دیوان ناصح قمشه ای را باید «شعر متعهد» خواند؛ چنانکه اگر «شاعر متعهد» شاعری است خیرخواه، که در مخاطبان خود نه به چشم افرادی که باید لحظاتی سرگرمشان بدارد و سرانجام اعجاب و تحسینشان را برانگیزد، بلکه به دیده کسانی می نگرد که باید به سوی آنچه خیر و سعادتشان در آن است رهسپارشان سازد، خواه در این میانه اساساً خود شاعر نیز به چشم آنان بیاید و خواه نیاید، در آن صورت استاد ناصح قمشه ای را بی گمان باید از «شاعران متعهد» به شمار آورد.

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالرحیم ملکیان، متخلص به ناصح قمشه ای، از زمره عالمان شاعری است که شعر را وسیله تربیت و تهذیب می دانند و ابزار تعلیم معارف دین. استاد خود در جایی می گوید که اگر به سراغ شعر می رود، برای آن است که خبرهای قدسی و لباب معانی را به گوش خواننده برساند:

رساند به دل هاتف آسمانی
خبرهای قدسی، لباب معانی

و الا، استاد از پرداختن غزل‌های یکسره شورانگیز هم البته فروگذار نکرده است و قوت او در این نوع سخنوری از پاره‌ای از اشعار دیوان او به وضوح پیداست؛ از جمله در غزل‌هایی که برخی از ابیات آنها چنین است:

دلبر صاحب‌نظم آرزوست
بر سر کویش گذرم آرزوست
دل به کمند سر زلفش نکوست
غمزه آن سیم‌برم آرزوست
عاشقم و در پی تاوان عشق
ناله و سوز جگرم آرزوست
در پی اطوار و مقامات عشق
تازه‌تر از تازه‌ترم آرزوست
رشته زلفش به رخ آورد و گفت:

معجز شق القمرم آرزوست!
(ص ۲۶۹)

بر شمع رخت جانا، عالم همه پروانه
سرگشته و حیرانت هر عاقل و دیوانه
گفتند و نیوشیدند بس قصه ولی ای دل،
جز عشق و حدیث یار باشد همه افسانه
(ص ۳۳۱)

هر کس به طاق ابروی تو دیده باز کرد
روی تو قبله کرد و به سویش نماز کرد
با غمزه و اشارت و رمز آن نگار عشق
صدها سخن به گوش دل اهل راز کرد
(ص ۲۸۰)

ما از در معشوق جدایی نتوانیم
با جنت دیدار نه در بند جنانیم
در مکتب عشاق بجز شرح رخ دوست
هرگز نشنیدیم و نخواندیم و ندانیم
(ص ۳۱۷)

صبا، مرا بیاور از سوی دوست
نسیم جانفزای گیسوی دوست
جنان و حور و کسوترم روی یار
قسم به چشم و خال و ابروی دوست
(ص ۲۶۸)

خوش که از نور رخت ای یار، تابانم چو شمع
وین عجب کج زار عشقت اشکبارانم چو شمع!

لازمه تغزل است، در غزلیات خویش، جا به جا بر فضایل اخلاقی تاکید می‌کند و اندرز می‌دهد. خواننده را به اغتنام از عمر فرا می‌خواند و بر نواختن مسکینان اصرار می‌ورزد:

سر از خواب سحر بردار و بگذار
دوگسسانه پیش آن یار یگانه
در این صحرا مباد ای مرغ هشیار،
به دام افستی برای حصر دانه
(ص ۳۳۰)

چون برق می‌گریزد عمر عزیز جانا،
در بند طاعت حق آر این گریز پا را
از ثروت ای توانگر، بردار زاد محشر
غافل مباش و بنواز مسکین بینوا را
(ص ۲۶۰)

بی حسابی مکن به خلق و بترس
از حساب و کتاب روز نشور
(ص ۲۹۵)

مشکن به سنگ شهوت بال و پر روان را
اوجی نگیرد آن مرغ کو بال و پر ندارد
(ص ۲۷۸)

دلیل دیگر این امر نیز البته سوءفهم و سوء تعبیری است که نسبت به غزلیات شاعران عارف صورت گرفته است: بوده‌اند و هستند کسانی که خواسته‌های نفسانی و هوس‌های فرودین خود را در تصاویر رنگارنگ غزل‌های عارفانه می‌جسته‌اند و از ظن خود یار گویندگان آنها می‌شده‌اند. جور و جفایی که از این لحاظ بر این بزرگان رفته است، آن مایه هست که سبب شود استاد ناصح حزم و احتیاط را پیشه سازد و در غزل نیز تعبیری بیاورد که راه را بر این گونه هرزه اندیشی‌ها ببندد تا آن غرضی که او از شعرگویی و سخن پردازی منظور دارد، تهذیب، فوت نگردد:

مرا با نغمه سبوح و قدوس
چه کارم با دف و چنگ و چفانه؟
(ص ۳۳۰)

او مروج اخلاق دینی است و راهپوی مقصد پیشوایان دین، و نمی‌خواهد که چون از عشق عرفانی سخن می‌گوید به عشق جسمانی تاویلش کنند. از این جهت مثلاً آن گاه که می‌گوید:

چه خوش است آنکه پویی ره عشق و آشنایی

بیدرنگ می‌افزاید که:

ره صدق و علم و تقوا، ره زهد و پارسایی
(ص ۳۴۹)

یار در عین کمال و حُسن و ناز و دلبری
من در این بزم طرب در عین نقصانم چو شمع
(ص ۳۰۴)

نیز همین تعهد و پابندی بوده است که شاعر را نسبت به وقایعی که در جامعه مسلمین می‌گذرد، حساس کرده و او را به واکنش در این زمینه واداشته است. اگر او به این حوادث می‌پردازد و از ستم سوزی و دیوستیزی پشتیبانی می‌کند و بت شکنان را می‌ستاید به همین دلیل است، نه از روی فرصت طلبی و بیم و امید دنیایی (آنان که با استاد آشنایی نزدیک دارند می‌دانند که سلوک و مشی عملی استاد ناصح نیز یکسره خلاف چنین سوءظنی است). از میان این وقایع، که دیوان استاد - با اینکه غالب اشعار آن قبل از پیروزی انقلاب اسلامی سروده شده - از اشاره به آنها خالی نمانده است، می‌توان این موارد را برشمرد: انقلاب اسلامی ایران؛ قضیه فلسطین و لبنان، که استاد هرگاه به یاد این امر می‌افتد بر صهیونیان نفرین می‌کند و گاه سوگمندانه می‌پرسد:

آلا لبنان و صبرا و شتیلا،
از این صهیونی خونخوار چونی؟
(ص ۳۴۷)

دیگر فتنه آل سعود؛ جنگ تحمیلی؛ حماسه‌ای که شهیدان خدایی این سرزمین از خویش بروز دادند؛ و سرانجام پرواز جانگرای امام خمینی (ره)، آن سبز قامت باغ ایمان:

کالبدش دفن شد به خاک، لیکن شکفت
به باغ دل‌های خلق آن گل روحانیان
(ص ۲۴۸)

*

مهم ترین منبع اندیشه‌های استاد ناصح بی شک قرآن کریم است. و به یمن انس با این «آخرین دفتر» الهی (ص ۲۳۲)، در سرتاسر دیوان وی تلمیح و اشاره به آیات شریف قرآن و تمسک به هدایتگری‌های کتاب خدا جایگاهی خاص دارد؛ و این امر دیوان را رنگ و بویی قرآنی بخشیده است:

ناصر دلش شد منظر الطاف قرآن
کاین سان ز لعل لب کند گوهر فشانی
(ص ۲۳۲)

و نگاهی به بخش «توضیحات»، که این آیات در آنجا مشخص گردیده است، برای تصدیق این مدعا کافی است. به اعتقاد وی قرآن کتاب «حال» است نه صرف «قال»:

أشتر به وجد است از حدی، چون است ما را
در حال نازد نغمه «سبع المثانی»؟
(ص ۲۳۲)

و در آن تدبیر لازم است:

هزاران در از علم سویت گشاید
اگر با تدبیر مر او را بخوانی
(ص ۲۲۴)

و کلید بازگشت عزت و اقتدار مسلمانان هموست:
شو تابع قرآن که باز آرد دوباره
آن شوکت و آن اقتدار باستانی
(ص ۲۳۲)

از سوی دیگر استاد دل‌باخته رسول خداست و خاندان پاک او - صلوات الله علیهم اجمعین -^۱ و این شور و دل‌باختگی در اشعار او به دو گونه تجلی یافته است: نخست اینکه همواره زبانش به ذکر نام خوبشان مترنم است. با یادشان رواق جان خود و خواننده را عطرآگین می‌کند. مدیحه می‌سراید و مدح این پاکان را مدح پاکی و حقیقت می‌داند، و به ثناگویی گل‌های سرسید آفرینش می‌بالد. در غم‌ها و مصایبشان مویه می‌کند، و به پهنای صورت اشک می‌ریزد. در این میان از پنج تن پاک و از حجت پنهان الهی - عجل الله تعالی فرجه - بیشتر می‌گوید، اما، همانند دیگر شاعران شیعی، گفتار او در باب خورشید شهیدان عالم، حسین بن علی - علیهما السلام -، رنگ و جلایی دیگر دارد:

گرفت آن شاه خوبان کشور دل
به هر دل عشق رویش کرد منزل
ز بطحا شد برون با خیل عشاق
بزد ساز عراق و راند محمل
به راه حضرت معشوق می‌زد
درای عشق آن میر قوافل
فلک حیران آن ماه دل افروز
ملک مبهوت آن حُسن و شمایل
(ص ۱۸۳)

گذر بر طره اش باد صبا کرد
مشام عالمی را مُشکسا کرد
به میخواران نگاهش جام می‌داد
لبش شکر به شیرینان عطا کرد
دلَم در چین زلفش شد گرفتار
کمان ابرویش بنگر چها کرد
چه خوش تفسیر عشق و راز توحید
شهید کربلا در نینوا کرد!
(ص ۲۷۹)

۱. وی نیز - چون سعدی - معتقد است که اگر عاشقی باید کرد و جوانی، «عشق محمد بس است و آل محمد».

دوم آنکه پیوسته به اندیشه های سبزی آن بزرگواران استناد می جوید، و گفتار معرفت آمیزشان را به گوش جان فرو می خواند. این استفاده و استتانه از کلام پیشوایان دین نیز به دو صورت بوده است: گاه به ذکر و شرح عین کلامشان پرداخته است، چنانکه در «گنج گوهر (اربعین نامه)» - بنا به سنت اربعین نویسی - چهل حدیث شریف را شرح گفته و نکاتی ظریف از آنها استخراج کرده است، و همین شیوه را در «گوهر مراد» (که شرح حدیث «مال الحقیقه» امیر مؤمنان (ع) است) و در غالب «مثنویات» و در «تحفة الزهراء» (که در شرح سخنان جگرسوزی است که امیر مؤمنان، در وقت به خاک سپردن زهرای اطهر، خطاب به رسول خدا گفته است - صلوات الله علیهم) نیز در پیش گرفته است؛ اما گاه از مضمون احادیث سود برده و تنها به اشاره ای به خود احادیث اکتفا کرده است. موارد این نوع استفاده نیز در دیوان فراوان است.

*

سبک سخن استاد ناصح، در مجموع (و خاصه در غزلیات)، سبک عراقی است و این یعنی آنکه استاد بیشتر پیرو سعدی و حافظ و مولوی است. اما گاه گاه، علی الخصوص در قصاید او، فخامت و استواری سخن استادانی چون ناصر خسرو (متعلق به سبک خراسانی) فرا یاد می آید: ^۲

خواب گران تا به چند ای دل غافل،
خیز مگر نشنوی درای قوافل؟
طبل رحیلت زبند، مست چه خُسی؟
خیز که داری به پیش طی مراحل
نیست امید بقا به دهر و به نوبت
می رود این کاروان چه راکب و راجل
راه دراز و رحیل واجب و ما خواب
آه ز بی توشه ای و بُعد منازل!
(ص ۲۲۵)

همین جا بگوئیم که این مرگ باوری و پیش چشم آوردن تقدیر محتومی که از یادها رفته است، امری که نشانه تأثر استاد از سخنان امیر مؤمنان - درود پاکان بر او - و به ویژه نهج البلاغه اوست، در این دیوان به کرات آمده است:

إِیْهَا النَّائِمُونَ فِی الْعَقَلَاتِ،
أَكْثَرُوا ذَكَرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ
یعنی ای خفتگان دار غرور،
یاد رحلت کنید و روز ممات

بگسلد مرگ رشته های اَمَل
سخت پیچد بساطِ مُشْتَهیات
(ص ۲۴۱)

و پیداست که در این روزگار، که اشتغالات فراوان انبوه مردمان - از جمله بسیاری از اهل درس و بحث - را چنان از یاد روز رحیل غافل ساخته است که بسیاری از بایسته ها را بر طاق نسیان نهاده اند، دل سپردن به این نهب ها و عتاب های برآمده از مهر و شَفَقَت چه مایه مغنتم تواند بود:

هان، که امید بقا نیست در این مرحله
می رسد و می رود از پی هم قافله
طبل رحیلت زبند، چند به خواب هوس؟
بانگ جرس گویدت: ساخته کن راحله
«زلزلة الارض» را خوانده ای ای هوشیار؟
ارض تنست را بود نزع روان زلزله
بر من و تو بگذرد در شکم و ناف گور
بس دی و اردیبهشت بس اسد و سنبله
(ص ۲۱۷)

بی ثباتی دنیا و شتابی که در سپری شدن عمر هست در این چند بیت چنان جاندار تصویر شده است که گویی آدمی هیاهوی کاروانیان را که از پی هم می آیند و می روند، و زنگ شتران را که حکایتگر نبود فرصت است، هم اکنون می شنود و گرد و خاک برپا شده از حرکت آنان را به چشم می بیند.

به برخی دیگر از اندیشه هایی که استاد، از دولت قرآن و عترت، در این دفتر مطرح ساخته است نیز اشاره کنیم:

جانمایه اشعار استاد ناصح عشق است و شوق، عشق و شوقی
که در همه هستی جاری است و تمام موجودات را به تکاپو واداشته
است:

به شوقش ابر باشد اشکباران
ز عشقش خاک خندد در بهاران

۲. تک بیت هایی نیز در این دیوان هست که شاید بتوان به سبک هندی متعلقشان دانست، از جمله:

با اشکم پُر صوت خوش و حال دعا نیست
آهنگ خوش نیست چو پُر شد دل مزمز (ص ۱۶۸)
مکن آن خنده کسآرد گریه در پی
چرا خوردن غذایی کآورد قی؟ (ص ۸۲)
میر از حق و مشکن عهد آن یار
شکسته شاخه کی گردد پُر از بار؟ (ص ۳۷)
به قدر قابلیت فیض یابی
خورد هر شاخه قدر خویش آبی (ص ۴۴)

در میان دیوان‌های شعرای معاصر، شاید بیش از همه دیوان اشعار حکیم عارف محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای (ره)، مترجم مشهور قرآن کریم، به دیوان استاد ناصح شبیه و با آن قابل مقایسه باشد، و از قضا این دو عالم شاعر از یک شهر و یک خاندان برخاسته و از بنی اعمام یکدیگرند. همچنین استاد ناصح دیری نزد مرحوم الهی قمشه‌ای به اکتساب فیض و علم اشتغال داشته است. از این رو تأثیر و تأثری که معمولاً میان دو شاعر همدل و همسخن متوقع است، میان این دو نیز دیده می‌شود. از جمله آنکه پرداختن حکیم الهی به شرح حدیث «مالحقیقه» و به شعر درآوردن آن، استاد ناصح را هم به شرح این حدیث ترغیب کرده است:

چو دیدم نظم مسحی‌الدین الهی
به شرح این حدیث عشق شاهی،
مرا نظم خوشش بر نظم بگماشت
مرا آن نغمه بر این نغمه واداشت
(ص ۱۰۹)

دیگر آنکه هر دو به سرودن «ساقی‌نامه» طبع آزموده‌اند (دیوان ناصح قمشه‌ای، ص ۱۳۳؛ مجموعه دیوان الهی^۳، ص ۷۳۸). چنانکه غزل‌های چندی از دیوان استاد ناصح با غزل‌هایی از دیوان مرحوم الهی در وزن و قافیه شبیه است. مثلاً غزل «نسیم صبا» (ص ۲۶۸) با غزل «شور و غوغای عشق» (دیوان الهی، ص ۲۹۶) شباهت دارد، و غزل «شاهد یکتا» (ص ۳۳۱) با غزل «اسرار دفتر عشق» (دیوان الهی، ص ۵۷۵). در «شاهد یکتا» که مطلعش این است:

بر شمع رخت جانا، عالم همه پروانه
سرگشته و حیرانت هر عاقل و دیوانه
استاد ناصح بیت الغزلی آورده است از این قرار:

در خانه تن گنجی است از هر دو جهان بهتر
خواهی که عیان گردد، ویرانه کن این خانه

که گویا حکیم الهی قمشه‌ای این مضمون را از یار و شاگرد خویش وام گرفته و در این بیت آورده است:

از سر ازل گنجی است در خانه دل پنهان
خواهی که شود پیدا، ویرانه کن این خانه
غزل «خوشه پروین» (ص ۳۱۶) هم با مطلع:
بیا تا دلبر هم یار هم دلداری هم باشیم
بهار و عندلیب هم گل بی خار هم باشیم

۳. مجموعه دیوان الهی، آیت‌الله محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای (ره)، کتابفروشی برادران علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

هر آنچه در زمین و آسمان است
به یادش سرخوش و تسبیح خوان است
(ص ۲۴)

پیدا است که در این معنا «سرخیل عشاق» مصطفای حق است. صلی‌الله علیه و آله. (ص ۲۶). اما این عشق و شوق با تعقل و حکمت هم درآمیخته است: دل و سر هر دو از الطاف الهی، و در پروردن آدمی یار یکدیگرند.
دین و دانش سرمایه سعادت انسان است (ص ۲۱)؛ و عزت آدمی همه در بندگی حضرت حق:

اگر از لطف گویی: «بنده من»
رسد بر عرش اعلا خنده من
(ص ۲۶)

سخرخیزی و گریه و انا به جان مرده را حیات می‌بخشد؛ از این رو آب زندگانی را در ظلمات شب باید جست:

خوشا گریه! مبارک روی گریه!
غم از دل می‌برد داروی گریه
(ص ۳۷)

چو خواهی ناصح، آب زندگانی
به ظلمات سحر جستن توانی
(ص ۴۱)

بی‌نماز شب و دعای سحر
مرده دل زنده جان شود، نشود
(ص ۲۹۰)

از مضموم‌ترین ردایب، نفاق است و ریا. منافقان جهان را بر باد می‌دهند و ریاکاران زهدفروش از عاصیان پنهانکار هم بدترند:

ز صدق راستان شد عالم آباد
جهان شد از دورنگان جمله بر باد
(ص ۸۳)

بسی بهتر بود عصیان پنهان
از آن کو طاعت از روی و ریا کرد
(ص ۲۷۹)

بلند همتی و استغناء، بی‌طمعی، آزادگی، ترس و پرهیز، شهوت ستیزی، صلح و صفا و حسن معاشرت، اهتمام به امور اجتماع، و سختکوشی از دیگر تعالیمی است که به این دفتر راه یافته است. و چکیده همه آنکه:

ناصحا، نیست به از مکتب پیغمبر و آل
هر که شاگردی آنان کند، استاد شود
(ص ۲۸۹)

شبیبه است به غزل «وحدت» در دیوان الهی قمشه‌ای (ص ۴۳۲) با این مطلع:

بیا تا شمع هم، پروانه هم، یار هم باشیم

در این گلشن بهار هم، گل هم، خار هم باشیم

در دیوان الهی (ص ۴۶۲) غزل دیگری نیز با همین مضامین هست. شباهت غزل «مرغ جان» (۲۸۹) با غزلی در دیوان الهی (ص ۶۲۲) هم قابل ذکر است.

به هر روی، گذشته از اشتراکات فراوان، اگر مایه عرفان در اشعار مرحوم الهی قمشه‌ای پررنگ تر می‌نماید، دیوان استاد ناصح به داشتن جنبه حماسی ممتاز است.

*

گفتیم که نگاه استاد به شعر نگاه آلی است نه استقلالی. وی قصد شاعری صرف ندارد، بلکه شعر را برای تعلیم معارف دین و تلطیف درون و دعوت به تخلق به اخلاق الله می‌خواهد. این پیش چه بسا باعث ترجیح جانب معنا بر لفظ شود و تا حدی سبب در گذشتن از پاره‌ای از قواعد شعری گردد (امری که در اشعار کسانی چون مولوی گناه دیده می‌شود) و زبان ناقدان شعر را به انتقاد بگشاید. اما کسی که با داعیه اخلاص و پاکی نیت، و به حکم تکلیف، در اندیشه دعوت به علم و اخلاق و دستگیری از بینوایان و دلجویی درماندگان و کسب کمال است، از این امر پروایی ندارد.

با این همه، دیوان ناصح قمشه‌ای، جدا از لطایف معنوی، به صنایع شعری نیز آراسته است و در آن صنایعی از قبیل تلمیح و تلمیح و جناس و ایهام و ارسال مثل و الثفات و مراعات نظیر و جز آن به کار رفته است که تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم: یکی ایهامی که از به کار بردن دو اصطلاح «دور» و «تسلسل» در معنای لغوی (دوران، و بی‌پایانی) پدید آمده است:

به دور هجر آن گل ای شه کُلّ،

غم و حزن مرا باشد تسلسل

(ص ۱۵۶ و نیز: ص ۱۰۸)

و دیگری صنعت عکس و تبدیل که در همه ابیات غزل «شاهد خوبان» (ص ۳۲۵) به کار رفته است:

فدای جانان من باد سر و جان من

باد سر و جان من فدای جانان من

*

باری، استاد ناصح معلم اخلاق است و تخته بند صفا و صدق. حدیث می‌خواند. اندرز می‌گوید. نهیب می‌دهد. گاه به رفق و نرمی سخن می‌گوید، و گاه درستی می‌کند. وقتی به

پارسی سخن می‌آورد، و زمانی به تازی توسل می‌جوید. اما همه جا از منظر خیراندیشی به خواننده می‌نگرد. او خیرخواه (= ناصح) مخاطبان خود است، و اگر مقصود وی حاصل شود، دیگر از اینکه گاه مقتضیات برخی از قالب‌های شعری را، آن گونه که ناقدان می‌پسندند، رعایت نکنند چه باک.

و همین است آنچه دیوان استاد را سرشار از صفا و شعرش را با طراوت کرده است. چنانکه حتی وقتی به شیوه شعرای سلف، در مقطع قصاید و غزلیات، شعر خویش را برتر می‌نشانند و آب حیاتش می‌شمارد (ص ۲۳۰) یا مثلاً آن را مایه شادی روان سعدی و عطّار و حافظ می‌خواند:

ز نظم دلکش ناصح در اهتزاز آمد

روان سعدی و عطّار و خواجه شیراز

(ص ۲۹۶)

سخن او لطف و صفایی خاص می‌یابد.

*

دیوان ناصح قمشه‌ای چابی شسته و رفته دارد: طبع و تجلیدش نیکو و درخور است؛ دارای فهرست جامعی است که دسترسی به مطالب و اشعار مورد نظر را آسان کرده است و شماره ابیات در کنار صفحات دیوان آمده است. فراهم آوردنگان این دیوان، عبارات یا ابیاتی را که نیازمند توضیح بوده است با علامت ستاره مشخص کرده‌اند و توضیح مربوط به آن را، به ترتیب شماره ابیات، در بخش «توضیحات» به دست داده‌اند. این بخش عمدتاً در بردارنده مآخذ قرآنی و روایی اشعار و ترجمه احادیث مذکور در دیوان و نیز معنای ابیات و مصراع‌های عربی دیوان است. از آنجا که در این دیوان به آیات و روایات - چه به تصریح و چه به اشاره - فراوان استناد شده است، این توضیحات بس لازم و سودمند می‌نماید. در پایان نیز، در بخش «واژه‌نامه»، معنای پاره‌ای از واژه‌های مشکل‌تر دیوان را آورده‌اند. خوشبختانه این دو بخش (توضیحات و واژه‌نامه)، که در دیوان‌هایی از این دست مفید و کارگشاست، از لحاظ کمی متناسب و به دور از آفت افراط و تفریط است. اغلاط مطبعی کتاب به نسبت کم است و از این بابت نیز حاصل تلاش فراهم آوردنگان این دفتر، در خور ستایش است.

○